



بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: ادله / دلیل نقلی / امریه معروف و نهی از منکر**حکم اولیه امر و نهی در واجبات و محرمات****ادله / فحوص از معارض****آیه ۱۳۴ سوره بقره**

آیات و احبار دیگری را نیز ذکر کرد، مثلاً «وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱ که از انسان درباره کار دیگران سوال نمی شود.

آیه ۶ سوره کهف

همچنین می توان به آیاتی مانند «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ»^۲ و ... تمسک نمود.

روایات

یا روایاتی^۳ که می فرماید طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ غُيُوبِ النَّاسِ که چنان به خویش مشغول شده است که از دیگران غافل می شود. می توان چند گروه از آیات و روایات را ذکر کرد که توهم معارضه ای در باب آنها وجود دارد، اما جواب ها بر اساس نکاتی^۴ که در آیه شریفه ۱۰۵ سوره مائده گفتیم روشن است.

. البته نکات بیشتری نیز در آنها وجود دارد که الان لازم نیست به آنها بپردازیم اما در مقام کتابت و تقریر بحث می کنیم. . گروهی از ادله امریه معروف و نهی از منکر را به طور مطلق منع نکرده اند و نسبت آنها با ادله امریه معروف و نهی از منکر نسبت عام و خاص و مطلق و مقید است که این ها را نیز در ضمن بحث های آینده خواهیم دید، ممکن است بگویند مثلاً در زمان غیبت در موضوعاتی از این قبیل امریه معروف و نهی از منکر نکنید یا تقیه و ... آنها خاص است و لذا نمی توان به عنوان معارض تلقی کرد. جواب های بعضی از مطالبی هم که بیان شد مطابق همان چیزی است که دیروز عرض کردیم و یا می توان جواب های روشنی داد. این وقتی می خواهد تقریر شود آن بحث را به این اضافه می کنیم و بسط می دهیم ولی فکر می کنم اینجا ضرورتی نداشته باشد. .

حیثیات فعالیت ها و روش های تربیتی

فعالیت ها و روش های تربیتی غالباً دو حیث دارد؛

^۱ . سوره بقره؛ آیات ۱۳۴ و ۱۴۱؛ سوره مائده، آیه ۱۰۱؛ سوره سبأ، آیه ۲۵

^۲ . سوره کهف، آیه ۶

^۳ . يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ غُيُوبِ النَّاسِ وَ طُوبَى لِمَنْ لَمْ يَنْتَهَ وَ أَكَلْ قُوَّتَهُ وَ اشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ؛ نهج البلاغة

(للصبيح صالح)؛ ص ۲۵۵

^۴ . ذیل مباحث جلسه ۳۲ و تحت عنوان «چگونگی تعارض آیه ۱۰۵ سوره مائده با وجوب «امریه معروف و نهی از منکر»»



فعالیت‌ها مؤثر در کمال مربی

حیثی دارد که نگاه آن فعالیت تربیتی به کمال مربی است، این حیث، حیث تربیتی نیست، اگر این کار را انجام دهی موجب کمال خودت است، به وظایف عمل می‌کنی، این خودسازی است، اما همین همزمان وجه تربیتی نیز دارد و لذا انتزاع دو حیث خودسازی و دگرسازی در بسیاری از روش‌ها و فعالیت‌های تربیتی که دین بر آن انگشت می‌گذارد وجود دارد، در منطق غیردینی نیز تا حدی این‌طور است ولی در منطق دینی این امر مهم است، از آن حداقلش که درواقع خود او از عذاب رها می‌شود (اگر توسلی تلقی کنیم) تا آنجایی که همین را می‌تواند عبادت کند که پلکان کمال هم می‌شود، بنابراین در همه فعالیت‌های تربیتی یک بعد خویش دارد و یک بعد دیگری دارد؛ بعد خویش مراتب دارد؛ از حداقلی که از منقصت و حزانت عقاب و عذاب رها می‌شود تا آنجایی که با نیت و قربت به اوج کمال می‌رسد، این سلسله‌مراتب و مدارجی است که از اقل شروع می‌شود تا درجات راقی و همه معطوف به بعد خود شخص است.

فعالیت‌ها مؤثر در کمال متربی

بعد مهم و برجسته دیگر این است که فعالیت‌ها و روش‌های تربیتی خواستار ایجاد تغییر در یکی از ابعاد زیر است؛

۱. بعد فردی؛

۲. (بعد دگرسازی)؛ جامعه یا در دیگران؛

بنابراین ارتکاز و تحلیل و لب قصه همراه آن است یعنی تاروپود این عمل‌ها این است که در دیگری اثر می‌گذارد، ذاتش ذات اجتماعی و تربیتی است، گاهی ذات اعمال ذات اجتماعی به معنای عام است و گاهی اجتماعی از نوع تربیتی است، این در درون آن عمل است و نباید دلیل به صراحت این کلمه را بگوید.

بعد دوم. بعد دگرسازی و ایجاد تغییر در دیگران. دارای مراتبی هست، از جایی که اصلاح رفتاری که عمقی ندارد، انجام می‌شود فقط این گناه در جامعه محقق نمی‌شود، این فرد مرتکب گناه نمی‌شود، از این شروع می‌شود تا آنجایی که این امر در درون او تأثیرات پایداری باقی می‌گذارد.

نسبت فعالیت‌های تربیتی با «امربه معروف و نهی از منکر»

۱. امربه معروف و نهی از منکر می‌تواند تمام مراتب بعد دگرسازی را در برگیرد، ولی اقل آن فقط ممانعت از انجام گناه است این اقل مراتب تربیت است زیرا رفتار را ولو در این مورد اصلاح کرد، اگر در بیان اصطلاحی بگویید تربیت یعنی اصلاح رفتاری که ریشه در تحولی درونی داشته باشد یا پایدار داشته باشد در این صورت به این اصطلاح همیشه امربه معروف و نهی از منکر تربیتی نیست و لذا تابع این است که ما اصطلاح را چه بدانیم و اینکه اصلاح را عام بگیریم این رایج است و غلط نیست و فلسفه هم دارد و درست هم است؛ پس نسبت به خود شخص علاوه بر اثر ذاتی که در نکته اول گفتیم، اثر تربیتی فردی دارد، لااقل این است که رفتار او را در همین مورد تغییر می‌دهد، ولی می‌تواند اثر پایداری در این شخص بگذارد آن هم با درجاتی که دارد، ولی طبعاً اقل آن واجب است، مابقی مراتب و اقل واجبش تربیتی به معنای عام است، مابقی مراتب مشمول استحباب است چون این را پایدار کند که بعد هم انجام ندهد، این استحباب دارد، پس یک اقل کف الزامی تربیتی به معنای عام ۱ در همه موارد امربه معروف و نهی از منکر که دارای شرایط باشد، وجود دارد و مابقی حالت‌های تکمیلی و ترجیحی می‌شود که به سمت بیشتر می‌رود، یعنی اگر بخواهد آثار پایداری بگذارد آن آثار مضاعفی است که می‌گذارد.



۲. امریه معروف و نهی از منکر در بعضی مراتب خود فعل تربیتی به معنایی که در نکته دوم گفته شد، نیست، در مواردی از نهی از منکر که به قتل می انجامد و مراتبی هم هست که فعل تربیتی نیست.

حکمت حکم «امریه معروف و نهی از منکر»

این فعالیت تربیتی که برای فرد اقلی داشت ولی می تواند تأثیرات پایدارتر بیشتری نیز بگذارد، در ارتباط با جامعه و دیگران هم اگر در نظر بگیریم باید توجه داشته باشیم که خواهناخواه بازتابی اجتماعی نیز دارد، البته این ملازم و همیشگی و دائمی و مقوم نیست ولی می تواند و در بسیاری از اوقات این چنین است که وقتی امریه معروف و نهی از منکر سبک شد و همگان به آن تقید پیدا کردند، عملاً موجی اجتماعی داشته، فرهنگ اجتماعی را تغییر می دهد، این حکمت حکم است و علت و موضوع و این ها نیست، این حکمت است ولی حکمت بسیار مهمی است، اما این طور نیست که حکم تابع این حکمت باشد، ممکن است در مواردی دو نفر هستند و اصلاً مجتمعی نیست، آنجا هم اگر رفیق فرد اشتباهی انجام می دهد باید بگوید، درحالی که آنجا ابعاد و آثار اجتماعی و فرهنگی و موج اجتماعی و این ها وجود ندارد، اما این حکمت، حکمت واضحی است که وجود دارد و قطعاً هم می دانیم که حکمت شرع است، نمی گوئیم علت است ولی روایات نیز به این اشاره دارد که شارع می خواهد که این فعالیت فرهنگ شود و جامعه از این فرهنگ نظارتی و مراقبتی متأثر شود و اصلاحات اجتماعی هم در پرتو این حاصل می شود ولی این البته حکمت است ولی اثرش در اینجا وجود دارد؛

تفاوت «فقه تربیتی» با «تحلیلی تربیتی فقه»

به این فقه التزیه ای می گوئیم که حکمت های تربیتی را بیان می کند نه اینکه حکم به صورت ذاتی و موضوعی درصدد آن است، ولی حکمت های تربیتی در احکام الی ماشاءالله است، اول. در یک جای دیگر گفتیم. که یکی از کارهای ما در ارتباط با فقه، تحلیل تربیتی است، تحلیل تربیتی، فقه تربیتی نیست، آن تحلیل تربیتی فقه است که گاهی وقتی فقه التزیه گفته می شود ذهن بعضی افراد بیشتر به سمت این می رود یعنی آثار تربیتی که احکام فقهی دارد، ما به لحاظ فنی به آن فقه نمی گوئیم البته آن خیلی مهم است، برای آن هم طرح وجود دارد و من تأملاتی پیرامون آن دارم، اگر آن نگاه را داشته باشیم آن دانشی جدید است یعنی از طهارت تا دیات، همه این ها را می توانید با نگاه تربیتی یعنی آثار تربیتی نه افعال در مقام تربیت بلکه آثاری که در فضای تربیت فردی و اجتماعی، احکام شرعی از آن تراوش می کند ولی فعل، فعل تربیتی نیست و لذا فعل در مقام تربیت در فقه تربیت می آید، اما بازتاب های افعالی که ولو در مقام تربیت نیست آن چیست و تحلیل آن چیست؟ این یک کار تحلیلی است که در فقه انجام می شود، البته همیشه بدانید این تحلیل ها ممکن است در مواردی ما را به اثری فقهی نیز برساند اما نادر است، اینکه ممکن است بشود علتش این است که ممکن است در تحلیل تربیتی به یک عنوانی برسید و بعد ببینید عنوان حالت ثانوی پیدا می کند؛ این بحثی که خیلی خیلی اشاره وار از آن عبور کردم در نظام سازی شهید صدر نیز است، در نظام سازی علی القاعده کار تحلیلی می کنیم نه کار فقهی، اما گاهی آن نظام سازی اثری بر کار فقهی می اندازد و لذا اقتصاد شهید صدر در نظام سازی که یکی از مراحل آن اجتهاد به معنای عام است، کار فقهی به معنای خاص نیست الا در یک مواردی با یک قیودی. این همان کاری است که در ادامه کار شهید صدر کسی انجام نداده است، کار اجتهادی فقهاتی روی این انجام نشده است.

جمع بندی

۱. فعل تربیتی غیر از سرّ تربیتی است، این دو خیلی فرق می کند.
۲. فعل تربیتی گاهی تربیت ناظر به فرد است و گاهی ناظر به جامعه است، همه این ها جای کار داشته، نکته های فقهی مهمی دارد.



سیر بحث «امربه معروف و نهی از منکر»

فصل اول در امریه معروف و نهی از منکر، ادله امریه معروف و نهی از منکر بود و معارضات و جمع بندی آن که در جلسات قبل بیان شد؛ یعنی

۱. اول مقدمات داشتیم حدود ده مقدمه ذکر کردیم؛
 ۲. بعد فصل اول آمد که ادله بود،
 ۳. فصل دوم کیفیت حکم امریه معروف و نهی از منکر است، مشخصاً اول در وجوب بحث می کنیم، این بحث را باید در دو قسمت قرار دهیم.
- . یادمان آمد که بحث دیگر هم در حکم امر به منکر و نهی از معروف هم در روایات آمده است و در قرآن هم ریشه دارد، آن را بحث نکردیم، آن را باید در بحث اول می گفتیم که چون کسی هم بحث نکرده من هم عبور کردم ولی الان به ذهنم می آید که آن از نظر فقهی حرف دارد و لذا آن را بعدها بحث می کنیم..

فصل دوم؛ کیفیات حکم «امربه معروف و نهی از منکر»

فصل دوم کیفیت حکم امریه معروف و نهی از منکر است، مشخصاً اول در وجوب بحث می کنیم، این بحث را باید در دو قسمت قرار دهیم. کیفیت احکام را در دو قسم قرار می دهیم؛

۱. مواردی که حکم «امربه معروف و نهی از منکر» در آنها وجوب است؛
 ۲. مواردی که حکم «امربه معروف و نهی از منکر» در آنها استحباب است؛
- . فعلاً آن که رایج و متداول است و در جواهر و پاره ای از کتب دیگری ملاحظه می کنید، چیزی که الان دست ما است جواهر و دائره- المعارف فقه است، در جلد ۱۷، این دو جلد را بیشتر می بینیم و نرم افزار نیز است، مواقب و فقه الصادق ولی بیشتر جواهر و دائره- المعارف محور بحث ما است..

کیفیات حکم وجوبی «امربه معروف و نهی از منکر»

ابتدا کیفیت حکم امریه معروف و نهی از منکر در مواردی که این حکم وجوبی است؛ یعنی در واجبات و محرمات را مورد بررسی قرار می- دهیم، چند بحث در این باره وجود دارد که یکی را بیشتر بحث کرده اند. عینیت و کفائیت. اما مباحث دیگری هم دارد که یا بحث نکرده اند یا خیلی گذرا عبور کرده اند، ولی ما مهم می دانیم و بعد بحث می کنیم.

۱. عینیت و کفائیت

مقام اول در بحث کیفیات حکم، بررسی کیفیت حکم وجوب است، در این مقام چند بحث وجود دارد؛ بحث اول العینیه و الکفائیه، آیا امریه معروف و نهی از منکر عینی است یا کفایی است؟



مقدمه

۱. نکته‌ای مقدماتی در این بحث این است که واجبات آن‌طور که معروف است، به عینی و کفایی تقسیم می‌شوند، حداقل دوازده تصویر در واجب کفایی وجود دارد، البته بعضی از آن تصاویر واجب کفائی را از کفائیت به سمت چیزهای دیگر می‌برد ولی نمی‌شود در اصل این که تقسیمی در واجبات به‌عنوان واجبات عینی و کفایی وجود دارد، تردید کرد و مشخصه واجبات کفایی این است که حکم ولو متوجه همه است اما چون غرض واحد است، با فعل یکی از مکلفین از بقیه ساقط می‌شود، این اجمال تعریف کفایی است که در واجبات کفائیه غرض واحد است و تکلیف گرچه به همه متوجه شده است، اما با فعل یکی از مکلفین از بقیه ساقط می‌شود، این تقسیمی است که در واجبات عینی و کفایی داریم.
۲. اصل در واجبات اوامر و تکالیف، عینیت است؛ آن هم با دلیل حکم عقل یا اطلاق یا وجوه دیگری که در اصول ذکر شده است.

کفائی بودن «امر به معروف و نهی از منکر»

امری که اولاً و بذات ظهور در عینیت دارد، یعنی اینکه هر یک از افراد به نحو استغراق و انحلال تکلیف دارند و امثال و عصیان هر کسی مستقل است و سرنوشت این‌ها به هم گره نخورده است، این ظاهر خطاب است، می‌گوید اقم الصلاة یا هر امر دیگری ظاهر آن این است که هر کسی یک امر دارد که استغراق و انحلال است و اتیان و اطاعت و عصیان او هم مال خود او است، ربطی به هم ندارد.

ادله

باید این بررسی انجام شود که چرا از اصل بیرون رفته، قائل به کفائیت می‌شویم؟ دلیل اصلی بر کفائی شدن تکلیف، یکی از این اموری است؛

ادله عقلی

۱. متعلق تکلیف امکان تعدد در مکان وقوع نداشته باشد؛ به بیان دیگر اصلاً متعلق تکلیف بیشتر از یک‌بار نمی‌تواند متعلق واقع شود، عقلاً امکان تعدد در آن نیست مثل دفن میت، این دفن به همان شکلی که مشهور است یک‌بار واقع می‌شود، این یک مورد از است که آن امر عقلاً قابل تکرر نیست و لذا می‌گوید اگر یقین داریم که غرض این است و آن غرض هم معلوم و روشن است که تکرر پیدا نمی‌کند، واجب کفایی می‌شود.
۲. حالت دوم این است که این‌طور نیست که یقین به این داشته باشیم که غرض این است و این هم تکرر پیدا نمی‌کند ولی ظاهر قصه عرفاً این است، مثل غسل یا مثل قتل، به همه می‌گوید این محارب را بکش، آن قتل عقلاً تکرر ندارد، حالت دوم کمی از این ضعیف‌تر است، این است که عقلاً این‌طور نیست که قابل تکرر نباشد، مثل امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی غیر از قتل است و قابل تکرر است ولو طرف منتهی هم شده است و به حرف یک نفر عمل هم کرده است و لذا متعلق حکم قابل تکرر است، اما عرفاً چنان روشن است که این معطوف به آن غرض است که غرض این است که این شخص عمل کند نماز بخواند یا شراب نخورد.
۳. گاهی هم هست که حتی متعلق هم تکررپذیر است ولی مطمئنیم که این تکرر را نمی‌خواهد. اگر این معروف را حدوثی بگیریم یا غیر حدوثی بگیریم این قسم دوم و سوم قرار می‌گیرد.



این سه حالت است، در این حالات هیچ دلیل لفظی نمی‌خواهیم یعنی آنجایی که موضوع تکررناپذیر است یا متعلق تکررناپذیر است، تکررناپذیری در قطعی یا اطمینانی، چهار حالت می‌شود؛ موضوع و متعلق اگر تکررناپذیر باشند امر کفایی می‌شود، این تکررناپذیری؛

۱. گاهی حالت عقلی قطعی دارد؛

۲. گاهی حالت عرفی و متعارف دارد؛

در این حالات چهارگانه قرینه لبیه می‌گوید این واجب عینی نیست و واجب کفایی است.

دلیل شرعی

حالت دیگری نیز وجود دارد که غیر از این چهار حالت است؛ این است که عقل ما چنین چیزی را نمی‌فهمد، شرع می‌گوید این کفایی است، مثلاً در صلاة بر میت عقل چیزی نمی‌فهمد بلکه فکر می‌کنیم صلاه بر میت حالت عینی دارد و اگر هم تک‌تک و جدا جدا بخوانند ممکن است در آن مصلحت باشد ولی کشف از اینکه اینجا تکررناپذیر است این از ناحیه شارع انجام می‌شود.

جمع‌بندی

لذا چهار صورتی که بیان شد در جایی بود که عقل مستقلاً می‌فهمد و همه این چهار صورت هم می‌تواند فرض شود ولی جایی که شرع کشف کند، تعبدی است، ما نمی‌فهمیم، در آن چهار حالت اولی که عقل کاشف است و فهمنده مستقل است، آن قرینه لبیه عادی است و به دلیل چسبیده است و تا واجب را می‌بیند می‌گوید این کفایی است اما حالت‌های بعدی که عقل نیست و شرع کشف می‌کند، طبعاً دلیل لفظی می‌خواهیم و لذا حمل یک تکلیف بر کفائیت یا به آن چهار حالتی است که عقل خودش می‌فهمد، آنجا دلیل لفظی نمی‌خواهیم، لبی و عقلی است. یا به همین احوال است ولی با کشف شرع که در اینجا دلیل لفظی می‌خواهیم. البته امریه معروف و نهی از منکر از مواردی است که نیاز به دلیل لفظی نداریم و اینجا از قبیل یکی از آن احوال چهارگانه است منتها اینکه دقیقش چیست بعد می‌گوییم و لذا اینجا نباید انتظار داشته باشیم دلیلی بگویید این کفایی است، این مهم‌ترین دلیل بر این است که اینجا کفائیت بگوییم، البته در دائره‌المعارف پنج قول ذکر کرده است.